

آسیب‌شناسی ادبیات اجتماعی معاصر

با درنگی در باب

# خسونت و مدارا

علی‌اکبر رشاد

رشاد، علی اکبر، ۱۳۳۵ -

آسیب شناسی ادبیات اجتماعی معاصر با درنگی در باب خشونت و مدارا / علی اکبر  
رشاد: تحقیق کانون اندیشه جوان. - تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

۱۳۷۹

۶۰ ص.

ISBN: 964 - 6610 - 95 - 1 ۲۹۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیر نویس:

۱. خشونت -- جنبه های مذهبی -- اسلام. ۲. تساهل دینی. الف. کانون اندیشه جوان.

ب. عنوان

۲۹۷/۶۳۲

BP ۲۵۰ ر ۵۰۵

م ۷۹-۱۵۳۹۸

کتابخانه ملی ایران

آسیب شناسی ادبیات اجتماعی معاصر

با درنگی در باب «خشونت و مدارا»

علی اکبر رشاد

تحقیق: کانون اندیشه جوان

ناشر: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

امور فنی و طراحی جلد: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

چاپ اول: پاییز ۷۹؛ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۹۰ تومان

شابک: ۹۵ - ۱ - ۹۶۴ - ۶۶۱۰ - ۹۵ - 1 ISBN: 964 - 6610 - 95 - 1

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

## فهرست کتاب

صفحه	عنوان
۷	پیش‌گفتار.....
۹	آفت‌زدگی ادبیات اجتماعی معاصر.....
۱۱	پیامدهای آفت‌زدگی.....
۱۳	بدفهمی اصطلاحات.....
۲۱	کاربرد نابجای کلمات.....
۲۴	کاربرد حربه انکارانه‌ی واژگان.....
۲۷	معانی خشونت و مدارا.....
۳۰	قهر یا مهر، کدام مقدم است؟.....
۳۱	کدام خشونت؟.....
۴۹	کدام مدارا؟.....

## پیش‌گفتار

یکی از آفات و آسیب‌هایی که در دوران معاصر دامنگیر حوزه ادبیات اجتماعی ایران شده، عدم تعریف و تبیین دقیق واژگان این عرصه است.

گفتمان اجتماعی معاصر ایران نیز به دلیل بهره‌گیری ناقص، سطحی و قشری از این ادبیات، عاری از هرگونه وجاهت علمی و صرفاً براساس مدّعیاتی پی‌ریزی شده که جهل پرورد و عقل سوزد! متأسفانه وارداتی بودن اکثر اصطلاحات این حوزه نیز مشکل را دوچندان کرده و برخی بی‌آن که بدانند، بسیاری از نظرات خویش را بر اساس این فهم غلط و برداشت ناصواب پی‌ریزی می‌کنند.

به‌راستی چگونه می‌توان بی‌هیچ تأمل و تدبّر در معنای آنچه به کار رفته است، به یک دیدگاه منصفانه و عالمانه رسید؟ از ساحت مقدس علم دور است که ندانسته را بازگویم و طوطی‌صفتی را پیش‌گیریم! رواج نزاعهای لفظی، تشدید اختلافات بی‌مبنا و بی‌حاصل،

در آمیختگی حق و باطل، سرگشتگی مخاطبان جوان در زمینه مباحث و نظرات سیاسی، اجتماعی و... نیز از جمله پیامدهای منفی این آفت مهم اجتماعی است. از میان واژگانی که به این آفت دچار گشته‌اند می‌توان به دو واژه متضاد «خسونت» و «مدارات» اشاره کرد.

کانون اندیشه جوان که هدفش پاسخگویی به سؤالات ذهنی و دغدغه‌های فکری نسل نو است، برای تبیین مفهوم این دو واژه بر آن شد تا گفتاری را محقق ارجمند جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای علی‌اکبر رشاد گفتاری در باب آسیب‌شناسی ادبیات اجتماعی با تاکید بر دو مقوله خسونت و مدارات داشته‌اند تقدیم محضر تان نماید. این رساله که با ذکر ۶۰ مثال و مصداق برای خسونت و مدارا و بیان درستی یا نادرستی این مصداق پایان یافته است، متن ویراستاری شده سخنرانی ایشان در جمع فارغ‌التحصیلان ایرانی فیلین است.

ضمن تشکر از زحمات استاد، منتظر نظرات گرانقدر شما درخصوص این اثر و سایر آثار کانون هستیم.

**کانون اندیشه جوان**

## □ آفت‌زدگی ادبیات اجتماعی معاصر

از آنجا که بسیاری از اصطلاحات نوپدید اجتماعی در جامعه کنونی دچار یک سلسله آفات و آسیب‌هایی است ادبیات اجتماعی جاری نیز به شدت آفت‌زده و آسیب‌پذیر شده است که برای مصون‌سازی جامعه از پیامدهای نابهنجار و زیانبار آن، یک نوع آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی جدی در اصطلاحات اجتماعی ضرورت تام یافته، زیرا این آفت‌ها باعث شده این واژگان، رسالت بلاغی خود را از دست بدهند. منظور من از «ادبیات اجتماعی»، همان «گفتمان و سنت و گرایش فکری اجتماعی» است<sup>۱</sup>.

واژه‌ها و جمله‌ها مشتمل بر معنا هستند و هر اصطلاح و واژه‌ای

---

۱. واژه «گفتمان» هم از جمله واژگان آفت‌زده است و متأسفانه در زبان بسیاری از شخصیت‌ها، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و گاه حتی ادیبان به غلط به معنی «گفت‌وگو» به کار می‌رود، این واژه مرکب از کلمه «گفت» و پسوند «مان» است مانند یادمان، و به معنی «سنت فکری»، «گرایش اندیشه‌ای خاص» است.

علاوه بر دلالت وضعی اولی و فراتر از دلالت لغوی خود، حامل و حاوی بار معنایی خاصی است که تدریجاً در بستر فرهنگ و محاورات یک سنت فکری حاصل آمده است. بین «کلمه» و «معنا»، «جمله» و «پیام» پیوند پیچیده‌یی هست که دانش‌های نوپدید نظیر *فلسفه زبان و زبان‌شناسی* و کم و بیش *سمانتیک* و *هرمنوتیک* و در فرهنگ علمی ما، دانش‌هایی مانند *بلاغت* و *بخش الفاظ اصول فقه*، عهده‌دار تبیین پاره‌ای از این روابط است.

امروزه تا آن جا رابطه لفظ و معنا جدی قلمداد می‌شود که زبان‌شناسی و مطالعات زبانی به ذهن‌شناسی و معرفت‌پژوهی گره خورده است و ذهن و زبان دو سر طیف حلقه فهم تلقی می‌شوند؛ می‌گویند: فکر کردن «حرف زدن درونی» است. شما آنگاه که فکر می‌کنید، دارید با واژه‌ها می‌اندیشید، هرگاه در درون خود «حدیث می‌کنید»، بی‌آوا و آهنگ، کلمات را به کار می‌برید! از دیرباز سر و کار فلسفه با هستی‌شناسی و واقع‌جویی بود، اما طی سده‌های اخیر به ویژه بعد از کانت، فلسفه از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی گرایید و امروز از معرفت‌شناسی به سمت‌ذهن‌شناسی و زبان‌شناسی خزیده است. به هر حال بین ذهن و زبان، واژه و مضمون، رابطه عمیق و وسیعی هست؛ ما نمی‌خواهیم برخی مدعیات افراطی را که در گذشته یا امروز راجع به این مقوله مطرح شده است، بپذیریم، ولی تردیدی نیست که داد و ستد و تعامل بین معنا و لفظ بسیار قوی است، از این رو آفت‌های ادبی، گاه به آفات اندیشه‌ای و گفتمانی تبدیل می‌شود و موضوع بحث

بنده، در عین این‌که می‌تواند صورتاً یک بحث ادبی نیز تلقی شود، اما خواه ناخواه، ماهیّتاً نوعی آسیب‌شناسی مضمونی و محتوایی خواهد بود. «بدفهمی»، «تحمیل معانی خود خواسته» بر کلمات، «استعمال نابجا» یا «کاربرد جا به جای» اصطلاحات، همچنین «مبهم‌گویی»، «استخدام الفاظ مشترک» و چند پهلوی، «استفادهٔ حربه انگارانه» از واژگان، «اصطلاح‌گذاری بی‌رویه»، «رد و قبول مطلق اصطلاح و اندیشه»، «سیاست زدگی»، «بازی با کلمات» و ... از جمله آفاتی هستند که در آثار اجتماعی کنونی، رایج و دارج است.

#### □ پیامدهای آفت‌زدگی

آفات و ابهامات زبانی، منشاء پیامدهای منفی فکری اجتماعی بسیاری می‌شود که به چند مورد از آنها به اختصار اشاره می‌کنم؛ ابهام‌آمیزی، کاربرد الفاظ مشترک، و شفاف نبودن واژگان، باعث خلط معنا و فریب یا حیرت مخاطب می‌شود، سبب پیدایش و گسترش نزاع‌های بیهوده می‌گردد، موجبات درآمیختگی حق و باطل و گمراهی جویندگان حقیقت و آسیب‌پذیری حق را فراهم می‌سازد. امام حکمت و امیر بلاغت علی بن ابی طالب (ع) می‌فرماید:

... فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ:

«اگر باطل با حق در نیامیزد [حق و باطل شفاف و آشکار باشند]

هرگز باطل برای جویندگان حق پنهان نمی‌ماند»

وقتی باطل با حق در آمیزد، با حق مشتبه می‌شود و باطل شانس



قبول و اقبال می‌یابد و جای حق را در دل مردم غصب می‌کند.

وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَيْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ...  
 «و اگر حق با باطل مشتبه نشود، زبان عنادورزان و طعنه زنان از  
 ساحت آن، بریده می‌شود...»

وَلَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْتُ وَمِنْ هَذَا ضِعْتُ فَيَمُرُّ جَانِ فَهَنَالِكَ  
 يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ  
 الْحُسْنَى<sup>۲</sup>

«ولی همیشه پاره‌ای از حق و پاره‌ای دیگر از باطل گرفته و در هم  
 آمیخته می‌شود، آن‌گاه است که شیطان بر دوستانش استیلا می‌یابد و  
 تنها کسانی رهایی می‌یابند که خداوند برای آنها مقدر نیکی کرده  
 باشد.»

«اشتراک لفظ» دائم رهزن است

اشتراک گبر و مؤمن در تن است

اختلاف خلق از نام او فتاد

چون به معنا رفت آرام او فتاد

از نظر مولانا استفاده از الفاظ مشترک برای «معانی متفاوت» باعث  
 گمراهی می‌شود، چنانکه گبر و مؤمن را «دیندار» خواندن چنین است،  
 زیرا این دو تنها در جسم مانند همدیگرند و نه در حقیقت وجود!  
 گاه کاربرد نام‌های مختلف برای حقیقت واحد، موجب اختلاف

می‌شود و اگر معنا روشن شود، نزاع‌ها از میان بر می‌خیزد، مانند حکایت مشاجره‌ای که میان سه نفر تازی و فارس و ترک، بر سر مصداق واژه‌های «انگور»، «عَنْب» و «اوزوم» روی داده بود، اختلاف حقیقی نبود و به محض مشاهده مصداق، آنها فهمیدند تنها گرفتار یک «نزاع لفظی» بیهوده بوده‌اند.

از باب مثال به شرح مختصر تنها بعضی از این آفات و آسیب‌ها می‌پردازم:

#### □ بدفه‌می اصطلاحات

از جمله آفاتی که متوجه ادبیات اجتماعی کنونی است، کژفهمی معانی واژگان و مصطلحاتی است که بار معنوی خاص دارند. مثلاً همین اصطلاح معروف و متداول «ولایت مطلقه فقیه»، که امام آن را وضع کردند،<sup>۳</sup> و طی سال‌های اخیر بر سر این ترکیب و تعبیر نزاع‌ها و جدال‌هایی رخ نموده است:

برخی پنداشته‌اند، مفهوم ولایت مطلقه فقیه این است که حکم فقیه فوق شریعت است! شخص فقیه به دلخواه هر چه بگوید، هر چند خلاف دین، مشروع و مسموع است و همه هم باید از آن، اطاعت و

---

۳. امام (س) یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ ایران است که بر ادبیات سیاسی، اجتماعی و دینی ایران تأثیری چشمگیر و ماندگار گذاشته‌اند. ایشان از رهگذر احیاء و استعمال واژه‌ها و ترکیب‌های متروک دینی یا وضع و کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌هایی نو، بر غنا و قوام ادبیات دینی اجتماعی معاصر افزودند؛ از جمله تعابیر ابداعی آن بزرگوار همین ترکیب «ولایت مطلقه فقیه» است.

تبعیت کنند! سپس نتیجه می‌گیرند که ولایت فقیه به عرفی شدن دین و سکولاریزاسیون<sup>۴</sup> حکومت دینی می‌انجامد!

برخی دیگر تصور کرده‌اند، نظر شخصی فقیه بالاتر از قانون است و ولی فقیه جایگاه فرا قانونی دارد! اینان با خلط یک اصطلاح فقهی اصولی با اصطلاح مطرح در علوم سیاسی و «ولایت مطلقه» را معادل «حکومت مطلقه» انگاشته می‌گویند: این که یک فرد در تصمیم و اقدام در باب شؤون حکومت، و حقوق مردم مطلق العنان باشد، عین خودکامگی و استبداد است!

برخی دیگر گفته‌اند: نظریه «ولایت مطلقه» فقیه در مقابل نظریه «ولایت محدوده و مقیده» فقیه می‌باشد که به محدودیت گستره و قلمرو ولایت فقها قائل است، مثلاً آن را محدود به «امور حسبی»<sup>۵</sup> می‌دانند، اما براساس نظریه امام، گستره و قلمرو حدود و حوزه‌های ولایت فقیه، وسیع و فراگیر است.

ملاحظه می‌کنید که هرکس برداشتی از تعبیر امام (س) - (و احیاناً همه نیز نادرست) - دارد و بر اساس همان هم نقض و ابرام می‌کند و موضع می‌گیرد!

از خیالی نامشان و ننگشان و زخیالی صلحشان و جنگشان

۴. سکولاریزاسیون و عرفی شدن یعنی دنیوی و غیر دینی شدن سیاست، و تابع تحولات و خواست‌های متغیر بشری شدن حکومت.

۵. امور حسبی در اصطلاح فقه، به آن اموری گفته می‌شود که می‌دانیم شارع مقدس (خدا) راضی به ترک آن نیست، مثلاً سرپرستی یتیمان و محجورین بدون قیم.

به نظر من هیچ یک از این معانی و دیگر احتمالات، مورد نظر حضرت امام (ره) نبوده است، زیرا از آنجا که شریعت «منشا ولایت» است، ولایت نمی‌تواند فراتر از خود شریعت باشد و همچنین ولایت فقیه حکومت الهی است نه حکومت انسان، حاکمیت فقیه است نه شخص، و دین با انسانمندی و فردکامگی نمی‌سازد، پس ولایت فقیه نمی‌تواند استبدادی باشد و این انگاره‌ها با اندیشه سیاسی و عملکرد خود امام هم سازگار نیست.<sup>۶</sup>

«ولایت مطلقه» نه به معنی فراشریعت بودن ولی فقیه است و نه این واژه معادل اصطلاح سیاسی حکومت مطلقه است که احیانا سکولاریزاسیون یا خودکامگی حکومت دینی را نتیجه دهد و نه مراد امام از این تعبیر اعلام نظر در مقابل نظریه ولایت محدده و مقیده بود تا ناظر به توسعه حیطه و حوزه‌های ولایت باشد. فقها از ولایت فراگیر به «ولایت عامه» تعبیر می‌کنند نه ولایت مطلقه.

این ادعای امام نه در عالم اجتهاد و نه در وادی سیاست، سخن خارق‌العاده و جدیدی نبوده که آن بزرگوار ابداع و اعلام کرده باشد. آن بزرگوار از اول قائل به انتصاب الهی فقیه و احراز ولایت از باب نیابت فقیه جامع از معصوم بودند<sup>۷</sup>، از دیرباز نیز بر اطلاق ولایت

۶. در عبارات زیر که در متن کتاب ولایت فقیه (چاپ امیرکبیر، ۱۳۷۵)، صص ۸۱-۸۰)، حضرت امام آمده است تامل کنید: «حکومت اسلام حکومت قانون است... حاکم در حقیقت قانون است، همه در امان قانونند... هیچ حاکمی حق ندارد برخلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد.»

۷. نظریه «انتصاب الهی» یعنی اینکه چون ولایت ذاتاً از آن خداست، پس او باید به

معتقد بودند و این سخن امام یک مطلب عقلایی و انسانی، اسلامی و اجتهادی بدیهی و متعارفی است که با این تعبیر بیان شده است. در شریعت یک سلسله «احکام ثانوی» و «حکومتی» وجود دارد که براساس ضرورت و اضطرار و طبق مصالح جامعه و براساس اختیارات حکومت، جانشین «احکام اولی» می‌شود این احکام از سوی حکومت ابلاغ و اعمال می‌شود، مرجع صدور چنین احکامی «فقیه جامع حاکم» است و چون این احکام آرای شخصی فقیه نیست، بلکه صدور آن، براساس منطق خاص علمی و شرعی (اجتهاد) و به اذن و تجویز شارع صورت می‌بندد، حکم شرعی است و عین شریعت است، نه فراتر از شریعت.

اذن و اختیار خاص برای تصمیم‌گیری‌های فوق‌العاده، امروز در فرهنگ سیاسی جهان نیز پذیرفته است، در همه نظام‌های سیاسی، (چه امپراطوری، چه سلطنتی مشروطه، چه ریاستی، چه پارلمانتاریستی...)، یک سلسله اختیارات فوق‌العاده مبتنی بر مصالح را در شرایط خاص و طبق قانون (تاکید می‌کنم طبق قانون) به یک رکن و مقام خاص در نظام محول می‌کنند که در شرایط مقتضی از آن اختیار بهره می‌گیرد، هیچ نظامی را نمی‌توان یافت که چنین چیزی در آن، وجود نداشته باشد. مثلاً در بسیاری از کشورها رییس جمهور اختیار دارد که در

---

→ هرکس که صلاح می‌داند و شایسته باشد، تفویض ولایت کند و پیامبر (ص) از سوی خدا منصوب به ولایت و حکومت بر مردم است، سپس ائمه (ع) و فقیه جامع‌الشرایط نیز در زمان غیبت، به نیابت از امام غائب (عج) دارای ولایت است.

شرایط خاصی مجلس را منحل کند یا این که رییس جمهور یا امپراتور یا سلطان یا مجلس یا دیوان عالی یا قوه قضائیه یا رکنی دیگر، حق دارد که قانون اساسی را در وضعیت خاصی معلق کرده و تصمیمات فوق العاده‌ای اتخاذ کند، کما این که در مسأله جنگ و صلح، رکنی و مقامی حق دارد، به اقتضای مصلحت، تصمیم‌گیری نماید.

اختیاراتی که برخی از سر جهل یا جهد، به غلط یا به غرض، «اختیارات فراقانونی» نامگذاری می‌کنند، هرگز فوق قانون نیست، بلکه عین قانون است، زیرا این اختیارات خاص را قانون جعل و تجویز کرده است و منشأ قانونی دارد. در قانون اساسی ما هم هرگز کسی فراشریعت و فراقانون دیده نشده است. مردم نیز با «پذیرش دین» و «رأی به قانون اساسی» و «اقبال به رهبر»، پذیرش و پابندی خود را نسبت به چنین اختیاراتی اعلام داشته‌اند، این اختیارات، اختیاراتی خاص برای موقعیت‌های خاص است که در قوانین اساسی دیگر کشورها نیز برای مقام یا مقاماتی چنین اختیاراتی منظور شده است و اصولاً اگر چنین اختیاری نباشد، هیچ جامعه و حکومتی به درستی اداره نمی‌شود، و شرایط نیز همیشه یکسان نیست تا بتوان به شیوه عادی تصمیم‌گیری و اقدام کرد.

اگر جدولی چند ستونی برای مقایسه اختیارات ویژه «رأس هرم قدرت» در نظام‌های سیاسی گوناگون (ریاستی، سلطنتی مشروطه، پارلمانی یا...) با اختیارات رأس هرم قدرت در نظام سیاسی اسلام رسم شود، خواهید دید که اختیارات رأس هرم قدرت در

جمهوری اسلامی یعنی ولی‌فقیه، بسی معدودتر و محدودتر از اختیارات ارکان مشابه در دیگر نظام‌های سیاسی است.<sup>۸</sup>

۸. «انحلال مجلس فدرال آلمان برابر ماده ۶۸ قانون اساسی این کشور، با پیشنهاد صدراعظم و موافقت رئیس‌جمهور صورت می‌گیرد. طبق ماده ۱۲ قانون اساسی فرانسه رئیس‌جمهور پس از مشورت با نخست‌وزیر و رییسان دو مجلس انحلال مجلس ملی این کشور را اعلام می‌کند.

نظام حاکم بر انگلستان نظامی مشروطه است. عالیتین مقام حکومتی در انگلستان پادشاه یا ملکه این کشور است. انعقاد معاهدات و یا فسخ قراردادهای بین‌المللی، اداره امور خارجه و اجرای قوانین به نام او انجام می‌گیرد. عزل و نصب وزیران، انحلال پارلمان و یا دعوت به تشکیل آن و یا تعطیل پارلمان از اختیارات پادشاه است. انتصاب اعضاء مجلس لردها که متشکل از حدوداً ۹۲۶ لرد از شاهزادگان، اشراف و شخصیت‌های فرهنگی - علمی و بالاخره شخصیت‌های مذهبی می‌باشد از اختیارات دیگر پادشاه است. عزل و نصب نخست‌وزیر نیز از اختیارات ملکه یا پادشاه است و به طور معمول پادشاه یا ملکه فردی را که حزب پیروز در انتخابات مجلس عوام این کشور برمی‌گزیند به نخست‌وزیری منصوب می‌نماید و عملاً در موارد بحرانی می‌تواند اقدام به عزل نخست‌وزیر این کشور نماید.

توشیح لوایح یا طرح‌های مصوب پارلمان انگلستان از اختیارات پادشاه این کشور است و پادشاه می‌تواند از تأیید و توشیح مصوبات دو مجلس این کشور اجتناب ورزد.

فرماندهی نیروهای مسلح برعهده پادشاه یا ملکه است که اعمال این صلاحیت و اختیار حکومتی بامشورت وزیران (خصوصاً وزیر دفاع) انجام می‌پذیرد. سیاست خارجی انگلستان نیز از اختیارات پادشاه ملکه است که همانند فرماندهی نیروهای مسلح این کشور بامشورت وزیران است و اجرای سیاست خارجی برعهده کابینه و هیئت وزیران انگلستان می‌باشد.

زمانی که پس از انتخابات مجلس عوام هیچ یک از احزاب اکثریت آراء را به خود اختصاص نداد و اکثریت کرسی‌های مجلس عوام به حزبی خاص تعلق نیافت،

→ انتخاب نخست‌وزیر به صورت انحصاری و بدون قید و شرط بر عهده پادشاه و از اختیارات انحصاری وی است.

پادشاه انگلستان در برابر هیچ‌یک از قوای سه‌گانه حاکم در انگلستان مسئول و پاسخگو نمی‌باشد. انتصاب پادشاه موروثی است عزل و برکناری او نیز در حقوق اساسی انگلستان هیچ‌گونه پیش‌بینی نشده است و هیچ مرجعی به عنوان ناظر مرجع تشخیص ناتوانی و عزل پادشاه از مقام سلطنت در این کشور نمی‌باشد.

همچنین تعیین عالیترین مقام قضایی انگلستان و صدور فرمان عفو و تخفیف مجازات محکومین از اختیارات پادشاه (یا ملکه) انگلستان است.

قانون اساسی کشور آمریکا مصوب ۱۷۸۸ م عالیترین مقام این کشور را رئیس‌جمهور می‌داند. انتخاب رئیس‌جمهور این کشور به صورت انتخاب مستقیم صورت نمی‌پذیرد. شرایط برای دریافت ریاست جمهوری عبارت است از تابعیت آمریکا و رسیدن به سن ۳۵ سالگی.

مطابق با بند دوم ماده دو رئیس‌جمهور این کشور فرمانده کل قوای زمینی، هوایی و دریایی ایالات آمریکا می‌باشد و عفو مجرمان و تخفیف مجازات مجرمان و بزهکاران از اختیارات رئیس‌جمهور است. انعقاد عهدنامه با کشورهای خارجی با مشورت و موافقت مجلس سنا از اختیارات رئیس‌جمهوری آمریکا می‌باشد.

براساس بند هفتم ماده یک رئیس‌جمهوری اختیار مخالفت با مصوبات مجالس قانونگذاری آمریکا را دارد. یعنی اگر لایحه مصوب مجلس نمایندگان و مجلس سنای آمریکا برای توشیح به رئیس‌جمهور آمریکا عرضه گردد و رئیس‌جمهور مفاد آن را تصویب و توشیح نکند. مجلس موظف است ایرادات و اشکالات مصوبه خود را مجدداً بازنگری و رفع نماید و آن را به رئیس‌جمهور این کشور برای توشیح ارجاع نماید. رئیس‌جمهور آمریکا «حق و تو»ی مصوبات مجالس قانونگذاری را دارد.

بر اساس بند سوم ماده دو رئیس‌جمهور آمریکا می‌تواند خواستار تشکیل اجلاس فوق‌العاده کنگره باشد و در صورت بروز اختلاف نظر میان دو مجلس قانونگذاری این کشور درباره تاریخ تعطیل کنگره، برای مدتی که مقتضی بداند آنها را تعطیل



هیچ نظامی مقیدتر و مشروط‌تر از نظام اسلامی نیست، زیرا علاوه بر قیود و شروط منظور شده، برای رأس هرم قدرت در دیگر نظام‌ها، قیود و بازدارنده‌های ویژه‌ای در حکومت دینی تعبیه شده است که مجموعه آنها در هیچ یک از حکومت‌های غیردینی منظور نشده است.

اولاً، رهبر به صلاحیت‌ها و صفاتی مشروط است که هیچ نظامی، احراز همه آن صفات و شرائط را یکجا بایسته نمی‌داند.

ثانیاً، رهبر باید مقبول و منتخب مردم (آن هم به صورت دو مرحله‌ای که طبعاً منطقی‌تر و مطمئن‌تر است) باشد.

ثالثاً، شورای خبرگان همواره و پیوسته ناظر بر عملکرد و ارزیابی‌کننده استمرار صلاحیت‌های رهبر است.

رابعاً، (و بالاتر از همه شروط) رهبر باید در چارچوب شریعت اسلامی تصمیم بگیرد و اقدام نماید لهذا شریعت همواره عامل محدودکننده نظرات و تصمیمات رهبر است.

خامساً، (و بالاتر و فراتر از شرط چهارم) این که رهبری همواره خود را تحت نظر و در محضر الهی می‌داند و آنی و اندکی تخطی از «عدالت» و «تقوا» سبب انخلاع و عزل قهری او از منصب رهبری می‌شود، بی‌آنکه لازم باشد، مردم یا رکنی از ارکان نظام، برای عزل و خلع او دخالت و اقدام نمایند.

## □ کاربرد نابجای کلمات

آفت دیگری که متوجه ادبیات اجتماعی ایران معاصر است، کاربرد نابجای واژگان است. (البته ممکن است این آفت گاه نیز ناشی از بدفهمی اصطلاحات باشد) مثلاً یک واژه در فرهنگ بومی خود، تعریف و معنای خاصی دارد و صرفاً به دلیل اندک شباهت و قرابتی که میان مفاهیم و اندیشه یک شخصیت یا جمعیت با معنای بومی یک «اصطلاح» وجود دارد آن اصطلاح در بازگفت آن مفاهیم (به زبان خود شخصیت و جمعیت، یا موافقان یا مخالفان او) مورد استفاده قرار می‌گیرد، این در حالی است که مفهوم و معنای بومی آن اصطلاح، مبنای فلسفی و معرفت‌شناختی و بار معنایی خاصی دارد که نه مدعی (= شخصیت یا جمعیت) کمترین اعتقادی به آن مبانی و بار معنایی دارد و نه مخالفانی که اصطلاح را به آن شخصیت یا جمعیت نسبت می‌دهند، اندک توجهی به این تفاوت‌ها می‌کنند! و این نوع استعمال واژگان وارداتی منشاء مشکلات فکری اجتماعی بسیاری می‌شود.

اصولاً وقتی اصطلاحات از فرهنگ و زبانی به فرهنگ و زبان دیگری منتقل می‌شوند، همه بار معنوی و فرهنگی فرهنگ و زبان «مبدأ» و زاد بوم خود را نمی‌توانند، به فرهنگ و زبان غیربومی و «مقصد» و میزبان منتقل کنند و برای همین اگر واژه‌ای از یک فرهنگ به فرهنگ دیگری منتقل و مستعمل می‌شود باید با توجه به این جهت انتقال یابد و استعمال گردد، از این رو اگر بنا باشد یک معنا و ایده‌ای از فرهنگی به فرهنگی دیگر انتقال یابد، بهتر آن است که اصطلاح و

واژه موضوع و مستعمل در آن معنا با لحاظ همه ظرایف و دقایق به فرهنگ میزبان، انتقال یابد، یا معادلی با بار معنوی متناسب با شأن و شرایط اقلیمی فرهنگ میزبان و مقصد، جعل شود و به کار رود. (البته اگر این کار، از لحاظ نظری و عملی ممکن باشد).

آفت کاربرد نادرست در آثار اجتماعی کنونی ما، مصادیق بسیاری دارد؛ مثل کاربرد اصطلاح «چپ» و «راست»، در اشاره به جریان‌های سیاسی فعلی ایران، این دو اصطلاح در ایران امروز به هیچ یک از معانی مصطلح تاریخی خود، به کار نمی‌رود! این دو اصطلاح، از آغاز کاربرد در زادگاه فرهنگی خود، تا امروز ایران، چهار بار تحوّل معنایی و استعمالی یافته است؛

۱- واژه چپ و راست در وهله اول در پارلمان فرانسه به کار رفت، وکلای رادیکال و اقلیتی که منتقد دولت بودند، چون در سمت چپ مجلس می‌نشستند، نمایندگان «چپ» نامیده شدند. اکثریت محافظه کار که طرفدار دولت بودند، در سمت راست مجلس می‌نشستند و نمایندگان «راست» نامیده شدند، کاربرد این دو کلمه در آغاز یک اشاره مکانی بوده (نمایندگان سمت چپ مجلس) و به همان معنای ساده لغوی غیرسیاسی به کار می‌رفته است و هیچ بار معنوی خاصی هم نداشته است.

۲- بعدها که تدریجاً جریان‌های تندرو از قبیل مارکسیست‌ها در دنیا ظهور کردند و در کشورهای مختلف وارد صحنه مبارزه و سیاست شدند، از آنجا که غالباً منتقد دولت‌های موجود هم بودند، به

چپ نامبردار شدند و جریان‌های مقابل این‌ها نیز راست نامیده شدند!  
 ۳- گروه‌های چپ حتی وقتی قدرت را در این کشورها به دست گرفتند و دولت تشکیل دادند، همچنان بدین نام نامبردار ماندند، لهذا تدریجاً به سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها کلاً چپ اطلاق شد، ما هم با اقتباس و به تقلید از اصطلاحات سیاسی جهان، مارکسیست‌ها و چپ غیرمسلمان مانند توده‌ای‌ها، فدائیان و امثال این‌ها را چپ نامیدیم.

۴- سپس یک عده از مسلمانان انقلابی که دیدگاه‌های احیاناً رادیکال‌تری نسبت به سایرین داشتند، (یا به این علت که بعضی از این‌ها گرفتار اندیشه‌های التقاطی بودند یا خویش خود را سوسیالیست می‌دانستند، مانند دکتر شریعتی، دکتر سامی و پیمان و برخی همفکران آنها که اوائل خود را «خداپرستان سوسیالیست» می‌خواندند و هر چند این‌ها از آثار چپ زمان متأثر بودند، ولی حقیقتاً سوسیالیست نبودند و قطعاً مارکسیست نبودند، چپ خوانده شدند. به رغم این که این‌ها هرگز و هیچگاه معتقد و ملتزم به نظام اشتراکی و نفی مطلق مالکیت خصوصی نبودند. در آغاز پیروزی انقلاب برخی وجوه انقلابی و مؤمن بدین عنوان موسوم شدند! اما آیا اینها معتقد بودند که همهٔ اموال خصوصی فعلی اشخاص باید مصادره و در اختیار دولت یا دیگران قرار گیرد؟ هرگز و هرگز چنین چیزی نبود، اکثر آنها مسلمانانی متشرع و متعبد بودند و لا غیر.

به هر حال آرام آرام آن اصطلاح از معنای متعارف جهانی خود منقطع و به نیروهای این‌چنینی انقلاب اسلامی اطلاق شد! نتیجتاً

جریان مقابل آنها هم راست نامیده شدند!

۵- اخیراً نقل یا تحریف دیگری در کاربرد و معنای این دو واژه در ایران روی داده است، الان زمین بازی عوض شده! و دقیقاً مسأله برعکس شده است؛ یعنی آنهایی که موسوم به راست هستند، از عدالت‌خواهی و حمایت از قشر مستضعف دم می‌زنند! و آنهایی که موسوم به چپ هستند، از اقتصاد باز و اقتصاد بازار سخن می‌گویند! این هم تغییر یا تحریف چهارمی است که در معنا و کاربرد این دو اصطلاح روی می‌دهد، تغییر سوم و چهارم را ما ایرانی‌ها انجام دادیم. ملاحظه می‌کنید که این دو واژه امروز در معنایی به کار می‌رود و به مصادیقی اشاره می‌کند که هیچ ربط و شباهتی به معانی و مصادیق اولیه و ثانویه آنها ندارد! بسیاری از واژگان مستعمل و متعارف مانند لیبرالیسم، پلورالیسم، پوپولیسم، رفورمیسم، اصلاح طلب و محافظه کار و... در ایران معاصر، کم و بیش دچار چنین سرگذشت و سرنوشتی هستند.

#### □ کاربرد حربه انگارانه‌ی واژگان

برای این که حداقل به سه نوع آفت اشاره شده باشد، مورد دیگری را هم مطرح می‌کنم؛ یکی دیگر از آفات، «سیاست‌زدگی اصطلاحات»، و به تعبیر دقیق‌تر «کاربرد حربه انگارانه‌ی واژگان» در محاورات اجتماعی سیاسی است.

کاربرد حربه‌وار و تبلیغاتی واژگان، له یا علیه شخصیت یا

جمعیتی، امروز از جمله آفات رایج است. نسبت «چپ» و «راست» دادن دو رقیب سیاسی درون انقلاب به همدیگر نیز در اوائل انقلاب، شاید از همین قبیل بوده است! یعنی راستی‌ها به انگیزه تخطئه جریان موسوم به چپ آنها را مارکسیست‌گونه خواندند و چپی‌ها نیز جریان موسوم به راست را به انگیزه تخریب، بورژواگونه نامیدند! و چه بسا از همین قبیل باشد، اطلاق «محافظه کار» و «اصلاح طلب»، «تکثرگرا» و «انحصار طلب»، «لیبرال» و «خشونت طلب» و امثال اینها. امروز البته ممکن است، اطلاق برخی از این عناوین به برخی از مصادیق خارجی صادق هم باشد، اما اکثراً از سر افتراء یا تبلیغات، این اصطلاحات به این و آن بسته می‌شود! اصلاً توجه داریم که لیبرالیسم چه مبانی‌ای دارد و برخی شخصیت‌ها و جمعیت‌ها واقعاً به مبانی فلسفی معرفت‌شناختی لیبرالیسم باور دارد؟ هرگز چنین نیست؛ لیبرالیسم با مسلمانی نمی‌سازد، لیبرالیسم می‌گوید هر آنچه که اکثریت بخواهند، ولو نقض صریح احکام قطعی الهی باشد، حق یا مجاز است و باید محقق شود! گهگاه گفته می‌شود: در غرب، «دین» در مقابل «آزادی» ایستاد، شکست خورد، در شرق (مشرق غرب) هم، «عدالت» در مقابل آزادی ایستاد شکست خورد! این حرف سخنی بسیار نسنجیده و عامیانه‌ای است! کدام دین؟ کدام عدالت؟ کدام آزادی؟ مسیحیت محرف، دین است و قابل قیاس با اسلام؟ و مارکسیسم عدالت‌طلبی است؟ و لیبرالیسم حقیقتاً «آزادی خواهی» است؟ آیا اصولاً مصداق ایرانی دین که اسلام است، می‌تواند با آزادی به مفهوم حقیقی آن، در تقابل

باشد؟ یا اگر منظور از آزادی اباحی‌گری باشد - به بهانه خطر شکست - باید اسلام را تسلیم آن کرد؟!

از آن جمله است، اصطلاح «پلورالیسم» که نوعاً برخی آن را به جای تولرانس و بردباری به کار می‌برند! در حالی که پلورالیسم معنا و مبنای خاصی دارد، اگر کسی پلورال باشد، اصالت را با تکتیر می‌داند و می‌گوید: در عین متناقض بودن عقایدش با تو، هر چه می‌گویی حق است و حق‌داری و من هم هر چه می‌گویم حق است و حق دارم!

این نگرش متناقض نما و خودشکن است، هیچ عاقلی حقیقتاً چنین حرفی را نمی‌زند تا چه رسد به يك مسلمان! البته در عالم شعار و نوشتار ممکن است، چنین ادعاها مطرح شود، ولی در مقام مواجهه با حقیقت مطلب، هرگز! به نظر من هیچ کس واقعاً نمی‌تواند پلورال باشد. حتی اگر با نظریه پردازان پلورالیسم، مثلاً جان هیک امریکایی (که نظریه او، مدل پلورالیسم دینی مورد تبلیغ در ایران به حساب می‌آید و مروجان وطنی تکثرگرایی این ایده را از او الهام و الگو گرفته‌اند) پرسش و چالش کنید، خواهید دید، حقیقتاً پلورال نیستند و به لوازم عقلی آن، تن در نمی‌دهند؛ دلیلش هم این است که با تعصب و تصلب تمام از مواضع و عقاید خود، دفاع می‌کنند! چرا دفاع می‌کند؟ چرا با مخالفین عقاید خود (از جمله عقیده پلورالیسم) مناظره می‌کند و مخالفت می‌ورزد؟ اصولاً به محض این که شما از پلورالیسم دفاع می‌کنید، پلورالیسم بدل می‌شود، به يك مشرب در کنار دیگر مشرب‌ها و وقتی به رد و قبول مشرب‌های رقیب دست می‌یازید، عملاً

اصالت تکثر رانقض می‌کنید؟ (بگذریم و به هرحال)، برخی این اصطلاح را به کار می‌برند، اما به مبانی و لوازم و معنای دقیق آن، توجه ندارند و احیاناً به معنای تساهل و تحمل عملی عقاید مخالف استعمال می‌کنند.

### □ معانی خشونت و مدارا

به دلیل فراوانی استعمال دو اصطلاح «مدارا» و «خشونت» در جامعه و کثرت منازعه و مشاجره دربارهٔ این دو مقوله در این ایام، می‌خواهم این جا با درنگی بیشتر توضیح افزونتری راجع به آنها بدهم؛ این دو واژه معانی و مصادیق مختلفی دارند و حتماً همهٔ معانی و مصادیق آنها یکجا و به‌طور مطلق، مورد منازعه و رد و قبول طرفین نزاع نیست و لابد معانی و مصادیق خاصی از آنها محل اختلاف است، هرچند کسی (چه از مخالفان و چه از موافقان) این دو اصطلاح را دقیقاً تعریف نکرده و نگفته که اصولاً با چه معنا و مصداقی از خشونت و مدارا مخالف هستم و با کدام معنا و مصداق آنها موافقم.

خشونت کاربردهای لغوی و ادبی، اجتماعی و حقوقی گوناگونی دارد؛ در عربی خشونت معادل «زبری» و در مقابل «لَیْنَت» (نرمی) به کار رفته است، امیرالمؤمنین (ع) راجع به حضرت عیسی (ع) فرموده است:

فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْحَشْنَ<sup>۹</sup>

«حضرت عیسی (ع) بر سنگ سر می‌نهاد، بالش او سنگ بود و جامهٔ

خشن می‌پوشید.»



واژهٔ خشونت در برابر «نعمت» (یعنی برخورداری و زندگی توأم با ناز و تنعم) هم به کار رفته است.<sup>۱۰</sup>

خشونت به تندخویی و منش و کنش سخت‌گیرانه نیز اطلاق شده است. مولا(ع) در خطبهٔ معروف «شَقِشِقِيَّه» می‌فرماید:

نسبت من به خلافت، نسبت مدار و محور آسیاب به سنگ آسیاب بود و ابوبکر آسیاب خلافت را از مدارش خارج کرد، این منصب را خود، غصب کرد و بعد از خود نیز آن را به عمر سپرد؛

فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ حَشْنَاءَ، يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَحْشُنُ مَسْهَا...<sup>۱۱</sup>

ابی بکر خلافت را به سرزمین خشنی سپرد، (عمر عنصر خشنی بود)، کلماتش درشت و تند بود و اخلاقیش آنچنان خشن بود که کسی نمی‌توانست به او نزدیک شود. در این عبارات خشونت درخصوص گفتار و رفتار درشت و تهی از لطافت و عطف به کار رفته است.

خشونت در محاورات اجتماعی، گاه به معنای برخورد فیزیکی به کار می‌رود، مثلاً می‌شنویم که «تظاهرات آرام معترضان در فلان کشور با دخالت پلیس به خشونت گرایید»؛ یعنی منجر به زد و خورد فیزیکی شد.

گاه خشونت به معنای قاطعیت و عدم چشم‌پوشی از خلاف و خطای متهمان و مجرمان به کار می‌رود، این کاربرد در مقابل رفتار

۱۰. المنجد، ماده‌ی «خشن».

۱۱. نهج البلاغه / خطبه ۳.

سهل‌انگارانه مجریان قانون که باعث مخدوش شدن ابّهت و اعتبار مقررات می‌گردد، اطلاق می‌شود. خشونت به این مفهوم در حوزه حقوق و قانونگذاری و اعمال قانون به کار می‌رود.

کاربرد دیگر واژه خشونت معادل با «نابرداری مذهبی» و «دیگر ناپذیری فکری» و «عدم مماشات با رقبای سیاسی» است، این معنا معطوف به رفتار و روابط اجتماعی است و در قبال «بردباری مذهبی یا سیاسی»، «دگرپذیری» و «مدارا» - و به تعبیر عرب‌ها - «تعایشِ سلمی» قرار می‌گیرد؛ این معنا غیر از قاطعیت است، زیرا ممکن است کسی قاطع باشد، اما در جای خود با دیگران نیز مماشات بکند، کما این که با جزمیت‌گرایی نیز مساوی و ملازم نیست، چون ممکن است کسی در عقاید خود، بسیار محکم و متصلب باشد و عقاید طرف مقابل را هم مطلقاً باطل بداند، اما در عین حال با سعه صدر و سماحت، حضور و اندیشه رقیب را تحمل نماید و کما این که خشونت به معنای قاطعیت یا استواری عقیده لزوماً با مدارا و نرم‌خویی تنافی و تعارض ندارد. کسی از پیامبر اکرم (ص) قاطع‌تر و نستوه‌ایمان‌تر نبود، اما قرآن می‌گوید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ. ۱۲

«از رحمت رحمانی تو نرم‌خویی کردی (که مردم پیرامونت گرد آمدند) و اگر درشت‌خو و سخت‌دل می‌بودی، همه از اطراف تو پراکنده می‌شدند.»

مدارا نیز در لغت به معنی: رعایت کردن، صلح و آشتی نمودن، سلوک، ملایمت، آرامی، آهستگی، نرمی، رفق، مماشات، تسامح، بردباری، تحمل، خضوع و فروتنی، مروت، ادب، ملاینه، لطف، مجاملت، سازگاری و شفقت آمده است. البته مدارا (با تای گرد) گاه به معنای مدافعه و همدیگر را دفع کردن، هم استعمال می‌شود.<sup>۱۳</sup>

### □ قهر یا مهر، کدام مقدم است؟

پرسش روز این است که آیا رجحان با کدام است، صلابت یا سهولت؟ تندخویی یا نرم‌خویی؟ قهر یا مهر؟ صبوری یا سخت‌گیری؟ سماجت یا سماحت؟ جاذبه یا دافعه؟ «مدارا» یا «خشونت»؟، به نظر ما، مدارا «فی‌نفسه» و خشونت «خود به خود»، نه خوب است، نه بد! و کسی نمی‌تواند بگوید: خشونت یا مدارا، به «هر معنا» و «به دست هر کسی» و درباره «هر کسی» به «هر انگیزه و هدفی» و به «هر اندازه» و به «هر وسیله‌ای» و در «هر ظرف و زمینه زمانی و مکانی»، خوب است یا مطلقاً بد است!، متغیرها و عواملی چون «معنا»، «فاعل»، «متعلق»، «انگیزه»، «هدف»، «میزان»، «وسيله»، «ظرف و شرایط»، قطعاً در تعیین حسن و قبح خشونت و مدارا دخیل است و بدون توجه به این عناصر هشتگانه، خشونت و مدارا، نه تحقق‌پذیر است و نه تحلیل‌بردار است. مثلاً خشونت «فیزیکی» پدری دلسوز با فرزند خاطی‌عامد، به میزان معقول، به انگیزه تادیب و باهدف تربیت (نه تشفی خاطر و انتقام) با

وسيله‌ای متعارف و در ظرف و زمینه اجتماعی و روانی بایسته و شایسته و تاثیرگذار، هرگز منفی و مطرود نیست، اما تغییر هر یک از این متغیرها و عناصر هشتگانه می‌تواند خشونت را به فعلی مطرود و ممنوع تبدیل نماید. از این رو هر که بپرسد خشونت قبیح است یا حسن؟ زشت است یا زیبا؟ باید از او پرسید کدام خشونت؟

### □ کدام خشونت؟

۱- خشونت به معنی «قاطعیت» یا خشونت به مفهوم «قاتلیت»؟ اگر خشونت به معنای سر سختی در اجرای قانون، سختگیری در تحقق عدالت، صلابت در دفاع از حق است که به جان می‌خریمش. عده‌ای از امام علی (ع) به سبب سختگیری‌هایش نسبت به بیت‌المال نزد پیامبر اکرم (ص) شکوه کردند، حضرت (ص) فرمود:

إِنَّهُ حَسَنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ:

«آری او درباره خدا خشن است»

سختگیری او برای خدا و قانون الهی است. داستان علی و عقیل و آهن گداخته را همه شنیده‌ایم، در برابر زیاده خواهی عقیل از بیت‌المال، با آهن گداخته برادر نابینا را متنبه ساخت. <sup>۱۴</sup> اما اگر

۱۴. قصه عقیل را هزار بار هم اگر خوانده یا شنیده باشی، باز هزار بار دیگرش باید خواند و شنید، خود حضرت (ع) داستان را چنین بیان می‌فرماید: «به خدا سوگند، اگر شب را تا بامدادان بر بستری از خار بیدار بمانم یا به زنجیری بسته و بر زمین کشیده شوم،

خشونت به معنی قاتلیت و قلع و قمع شهروندان و رقیبان و مخالفان است، اسلام هرگز آن را تجویز نفرموده است:

وَلَا تَكُنْ سُبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ<sup>۱۵</sup>

«ای مالک! نسبت به مردم چونان درنده‌ای مباش که خوردن آنان را لحظه شماری کنی!»

۲- خشونت فیزیکی، یا خشونت غیرفیزیکی؟ مراد من از خشونت فیزیکی همان ضرب و جرح جسمانی است. خشونت شفاف، خشونت عبوس، بسیط و سنتی است؛ منظورم از خشونت غیرفیزیکی، تحدید و تهدید روانی رقیب و مخالف است، خشونت پیچیده، پنهان، خشونت

→ برای من دوست داشتی‌تر از آن است که در روز قیامت، با خدا ورسولش دیدار کنم، در حالی که به عنوان کسی که ستم بر مردم کرده یا پشیزی از مال مردمان را غضب کرده است. چگونه ستم بر کسی کنم، به علت جانی که شتابان به سوی فنا می‌رود و سال‌های طولانی در زیر خاک خواهد خفت!

به خدا قسم که عقیل را در نهایت در فقر و فلاکت دیدم و از من تقاضا کرد که یک صاع (پیمانه سه کیلویی) از گندم [بیت المال] شما مردم را به او ببخشم و حال آنکه فرزندانش از بینوایی چهره‌هایشان نیلگون بود، چندین بار پیش من آمد و اصرار و ابرام کرد، من به حرف‌های او گوش می‌دادم، به طوری که پنداشتم، من دینم را به او می‌فروشم و با پیروی از خواهش او از شیوه‌ام دست برمی‌دارم! اما من پاره آهنی را گداختم، برای این که عبرت گیرد، به تن او نزدیک ساختم و عقیل از درد آن، ناله سر داد و کم مانده بود از تماس با حرارت آن بسوزد.

گفتم: عقیل! نوحه‌گران در عزای تو بگریند، آیا از حرارت آهنی که انسانی به بازی آن را گداخته است، می‌نالی و من از آتش که خدای جبار که آن را از سرخشم افروخته است، نهراسم؟ تو از این اذیت می‌نالی اما من از آن آتش مهلک ننالم؟»

نهج البلاغه صبحی صالح / خطبه ۲۲۴

خندان و خشونت مدرن است.

خشونت بسیط، مواجهه با رقیب و حریف با داغ و درفش، تخته و تازیانه است (ترور شخص)؛ خشونت پیچیده، مقابله با رقبای با تهمت و توهین (ترور شخصیت) و با استفاده از روش‌ها و شیوه‌های جنگ روانی است.

خشونت مدرن، خشونت ورزیدن از رهگذر تبدیل شعارها و ابزارهای دمکراتیک به حربه و ضربه علیه حریف فکری و رقیب سیاسی است! با شعار آزادی از حریف سلب آزادی کردن است، با افتراء بستن به مخالفان، ایجاد اختناق فکری ذهنی کردن و رقیب را به زندان و زنجیرهای نامرئی فکندن و کشیدن است! خشونت پنهان تحمیل استبداد سپید و غیر حسی بر جامعه کردن است، آن سان که مخالفان از خوف تهمت و توهین دچار خودسانسوری بشوند! کدام زشت است، اولی یا دومی؟ قطعاً هر دو زشت‌اند، هر دو ظالمانه‌اند، اما دومی زشت‌تر، ظالمانه‌تر و ناجوانمردانه‌تر است؛

أَلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ: ۱۶ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ۱۷

فتنه‌گری بسی بدتر از قتل است، فتنه بزرگ‌تر از قتل است.

۳- خشونت قانونی، یا خشونت طغیانی؟ خشونت و سخت‌گیری طبق قانون غیر از خشونت از سر طغیان و خشونت خودسرانه است، اولی اگر نباشد، نظم پدید نمی‌آید، حقوق آحاد جامعه و جوامع

انسانی تزییع می‌گردد؛ دومی جامعه را به جنگل بدل می‌سازد، عمده‌ترین خاصیت و خصیصه مدنی جامعه انسانی در قبال تجمع گله‌وار حیوانی و بدوی، قانون‌پذیری است؛ بسیار بدیهی است که خشونت خودسر و از سر طغیان و کردنکشی، نه مجاز است و نه مشروع.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ<sup>۱۸</sup>

آنانکه از حدود الهی تجاوز می‌کنند، ستمگرند.

۴- خشونت به دست مقام مسئول یا خشونت افراد بی مسئولیت و هرج و مرج طلب؟ اینجا «حسن فعلی» کفایت نمی‌کند، «حسن و صلاحیت فاعلی» هم شرط است، فعل مشروع از آن فاعل مسئول است، باید دید فاعل خشونت کیست؟ قاضی یا یک مشت افراد مسئولیت‌ناشناس - هر چند خوش نیت -؟ دخالت نا به جا و بی‌جواز عناصر غیر مسئول، نظم و امنیت عمومی را به مخاطره می‌افکند، جامعه‌ای که دارای حکومت مشروع و مسئول است، تکالیف افراد و اصناف در آن تعریف شده است، اگر مسلمانی بخواهد امر به معروف و نهی از منکر هم بکند، تحت نظارت و طبق مقررات باید عمل کند، وظیفه مردم امر و نهی زبانی، رفتاری و معاشرتی است، برخورد اجرایی و مراتب نهایی به عهده حکومت است.

۵- خشونت رحمانی، یا خشونت نفسانی؟، خشونت خالق رحمان

و مربی غمگسار یا خشونت حاکم غدار و فرمانروای جبّار؟ خشونت به انگیزه تربیت و با هدف تکامل بخشی و طبعاً از سر مهر، غیر از خشونت به انگیزه تحکّم و برای انتقام و اشباع حس غرور و نفسانیت است. فلسفه دشوار و توان سوز برخی از احکام و آموزه‌های الهی نیز تاثیرگذاری تربیتی آنهاست، هر چند تکلیف فوق طاقت بشری در شریعت سهله اسلامی نیست. معنی «سهله و سمحه بودن» شریعت محمدی (ص) هم همین است؛ آسان و سهله و سمحه بودن اسلام به معنی اباحی‌گری و روا انگاری نیست.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلًا وَشُعْهًا، لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ، رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا، رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا، رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...<sup>۱۹</sup>

«خداوند بر کسی تکلیفی بیش از حد طاقت او روا نمی‌دارد، هر آنچه کسی انجام دهد حاصل نیک و بد آن از آن خود اوست. بار پروردگارا! ما اگر دچار فراموشی شدیم یا مرتکب خطا گشتیم، ما را کیفر مفرما! پروردگارا! بر ما تکلیف سخت و دشوار مکن آن سان که برکسان پیش از ما تکلیف فرمودی، پروردگارا ما آنچه را که ما را بر آن، طاقت نیست، تحمیل مفرما ...»

۶- خشونت در قبال دشمنان و حق ستیزان و تعدی‌کنندگان به حقوق مردم، یا خشونت در برابر دوستان و حق پذیران و شهروندان؟ قرآن جامعه اسلامی را جامعه‌ای دارای جاذبه و دافعه می‌داند.



مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۲۰  
 «محمد فرستاده خداست، و کسانی که با او همراه‌اند، با کافر پیشه‌گان  
 سختگیر و سرسخت‌اند و در میان خویش بسی نرم‌دل و مهربان‌اند».

انسان معتدل و جامعه معتدل، انسان و اجتماعی است که دارای  
 آرمان، ایمان و ارزش‌های مشخص و مبانی و مواضع معینی است و  
 هندسه روابط خود با دیگران را در چارچوب و بر مبنای آنها تنظیم  
 می‌کند؛ میزان و نوع «قربت و رابطه» یا «غرابت و فاصله» اش با هر فرد  
 و جامعه‌ای به میزان «عناد و وداد» و دوری و نزدیکی آن فرد و جامعه  
 با آن مبانی و ارزش‌ها بستگی دارد. اصولاً انسان و اجتماع فاقد مبنا و  
 موضع، تهی از جاذبه و دافعه، انسان و جامعه معتدل، طبیعی و معقولی  
 نیست، حتی حیوان و نبات هم دارای قوه و قاعده جذب و دفع است،  
 خداوند متعال در ساحت تکوین و در ساحت تشریح، انسان را یک  
 سویه و تک ساحتی نپسندیده و نیافریده است.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ  
 الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۲۱

«و چنین است که شما را امتی میانه قرار دادیم تا الگوی مردم دیگر  
 باشید و پیامبر هم الگو و شاهد شما باشد»

۷- خشونت علیه زورگویان و ستم‌کیشان یا خشونت علیه زور  
 شنیدگان و ستم‌کشیدگان؟ واپسین وصیت امیر حکمت و حریت

خطاب به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) این است:

كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا ۲۲

«خضم ستمکیش و یار ستمکش باشید»؛

از منظر دین و خرد خشونت بازدارنده مشروع است. ...

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ... ۲۳

«اگرین دو گروه از مؤمنان ستیز روی داد، سعی بر برقراری صلح میان آنان کنید، اگر یکی از آنها گردن نهاد با او به ستیز برخیزد تا به حکم خدا تن در دهد.»

۸- خشونت علیه معاندان و دسیسه‌گران یا خشونت علیه غافلان و جاهلان؟؛ پیامبر اکرم (ص) هر بار که از کوچ‌های می‌گذشت، یک نفر یهودی از بالای بام بر سر حضرت خاک و خاکستر فرو می‌ریخت، روزی از آنجا عبور کردند، اما دیدند آن رفتار تکرار نشد، از همراهان پرسیدند این دوست ما کجاست؟ پاسخ دادند: کدام دوست؟ فرمودند: همان که...؛ باشگفتی گفتند: آقا! او یهودی بود، همیشه به شما اهانت می‌کرد! فرمودند: باشد، کجاست؟ عرض کردند: بیمار است. فرمودند: برویم عیادت او! وقتی وارد منزل مرد یهودی شدند. آن مرد حیرت‌زده و ناباورانه از بستر برخاست و در دم شهادتین بر زبان راند و ایمان آورد، اما وقتی یهود بنی قریظه - به رغم آنکه با

مسلمین پیمان دفاعی و همزیستی مسالمت‌آمیز امضاء کرده بودند - هنگام حمله احزاب به مدینه در جنگ خندق معاهده رانقض کردند و به قصد براندازی و دسیسه‌گری با دشمن همکاری کردند و به صورت ستون پنجم و دشمن‌خانگی، آیین نو و نظام نوپای اسلام را تا مرز نابودی پیش بردند، همین پیامبر عفو و عطوفت و همین قهرمان رحمت و شفقت، پس از دفع دشمن دستور دادند، مردان آنها را به جرم عهد شکنی و توطئه‌گری، یکجا گردن زدند! آیه‌های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب در اشاره به همین واقعه و تصمیم نازل شده است<sup>۲۴</sup>،

۲۴. پس از اتمام کار جنگ خندق، پیامبر اکرم (ص) تصمیم گرفتند، کار بنی قریظه را نیز یکسر کنند، پس از یک ماه محاصره بی‌اثر آنان بنا به پیغام آنان به سعد بن معاذ رئیس قبیله اوس و پذیرش حضرت (ص) داوری درباره سرنوشت آنان به سعد واگذار شد، او نیز حکم کرد؛ مردان آنان همه کشته، دارایی‌هایشان مصادره و زنان و فرزندانشان به اسارت در آیند.

استاد جعفر سبحانی به قلمی شیوا و نثری زیبا، دلایل قضاوت سعد را چنین تبیین می‌کند؛

«جای گفتگو نیست که اگر عواطف و احساسات قاضی بر عقل وی پیروز شود، دستگاه قضائی دچار آشفتگی می‌گردد و در نتیجه شیرازه اجتماع از هم می‌پاشد. عواطف مانند اشتیهای کاذب است که موضوعات مضر و نامطلوب را مفید و سودمند جلوه می‌دهد، در صورتی که غلبه این احساسات بر عقل، منافع فرد و صلاح اجتماع را پایمال می‌کند.»

عواطف و احساسات سعد معاذ، منظره دلخراش کودکان و زنان بنی قریظه، اوضاع دلخراش مردان آنها که در بازداشتگاه به سر می‌بردند و ملاحظه افکار عمومی اوسیان که جداً اصرار داشتند، قاضی از سر تقصیر آنها در گذرد، همه این‌ها - ایجاب می‌کرد که قاضی مورد قبول طرفین، رأی خود را براساس تقدیم مصالح

→ یک اقلیت (بنی قریظه) بر مصالح اکثریت (عوم مسلمانان) بگذارد و جنایتکاران بنی قریظه را به جهاتی تبرئه کند یا دست کم در مجازات حداکثر تخفیف قائل شود یا به یکی از طرح‌های پیش [که قبلاً گفته شد]، تسلیم شود.

ولی منطق و عقل، حریت و استقلال قاضی، ملاحظه مصالح عموم، او را به سویی راهنمایی کرد که سرانجام به آن سو رفت و رأی و نظر خود را دایر بر کشتن مردان جنگجو و ضبط اموال و اسیری زنان و فرزندان، صادر نمود. او با ملاحظه دلائل زیر، نظر خود را اعلام کرد؛

۱ - یهودیان بنی قریظه، چندی پیش با پیامبر پیمان بسته بودند که اگر بر ضد مصالح اسلام و مسلمانان قیام کنند و دشمنان آئین یکتاپرستی را یاری نمایند و فتنه و آشوبی برپا کنند و بر ضد مسلمانان تحریکاتی بنمایند، مسلمانان در کشتن آنها آزاد باشند. قاضی با خود، فکر می‌کرد که اگر من آنها را طبق این پیمان مؤاخذه کنم، نظری بر خلاف عدالت نداده‌ام.

۲ - گروه پیمان‌شکن، در سایه سرنیزه‌های عرب مدتی شهر مدینه را دچار ناامنی کرده، برای ارباب مسلمانان به خانه‌های آنها ریختند و اگر مراقبت پیامبر نبود و گروهی را برای استقرار امنیت در شهر، از لشکرگاه به داخل شهر اعزام نمی‌کرد، چه بسا نقشه‌های بنی قریظه عملی می‌شد و آنان در این صورت مردان جنگنده مسلمانان را اعدام می‌کردند و اموال آنها را ضبط و زنان و اولاد آنها را به اسارت در می‌آوردند، سعد معاذ با خود، فکر کرد که اگر من در حق آنها چنین داوری کنم، سخنی بر خلاف حق و عدالت نگفته‌ام.

۳ - سعد معاذ، رئیس قبیله اوسیان با بنی قریظه هم‌پیمان بودند و دوستی نزدیکی با هم داشتند. احتمال دارد که از قوانین جزائی یهود اطلاع داشته است. متن تورات یهود این است که «هنگامی که به قصد نبرد آهنگ شهری نمودی، نخست آنها را به صلح دعوت نما و اگر آنها از در جنگ وارد شدند، شهر را محاصره کن و همین که بر شهر مسلط گشتی، همه مردان را از دم تیغ بگذران، ولی زنها و کودکان و حیوانات و هر چه در شهر موجود است؛ همه را برای خود، به عنوان غنیمت بردار» (تورات، سفر تثبیه، فصل ۲۰). شاید سعد معاذ تصور کرد، من که قاضی انتخابی

زیرا میثاق مقدس است باید رعایت شود و قرآن اهمیت بسیاری برای آن، قائل است، در سوره نساء چنین می‌خوانیم؛

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً، فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ ... ۲۵

«[منافقان] دوست دارند همچنان که خودشان کافرند، شما نیز کفر بورزید تا با آنها یکسان شوید، پس با هیچ یک از آنها دوستی نکنید تا وقتی که آنها در راه خدا هجرت کنند و اگر سرباز زدند در

→ طرفین هستیم، اگر متجاوزان را با قوانین مذهبی خود آنها مجازات نمایم، کاری جز عدالت و انصاف انجام نداده‌ام.

۴ - ما تصور می‌کنیم که بزرگ‌ترین علت این رأی، این بود که سعد معاذ با دیدگان خود، مشاهده کرده بود که رسول خدا بنا به درخواست خزرجیان، از تقصیر طائفه بنی قین قاع‌گذشت و فقط اکتفاء کرده که از محیط مدینه بیرون روند. این گروه هنوز خاک اسلام را درست تخلیه نکرده بودند که کعب اشرف، راه مکه را پیش گرفت و بر کشتگان «بدر» اشک‌های تمساحانه ریخت و از پای نشست تا فریش را برای جنگ مصمم ساخت. در نتیجه، جنگ احد پیش آمد و هفتاد تن از فرزندان اسلام در این راه شربت شهادت نوشیدند.

و همچنین بنی‌النضیر، مورد عفو و بخشودگی قرار گرفتند، ولی در برابر آن، با تشکیل یک اتحادیه نظامی جنگ احزاب را به وجود آوردند که اگر کاردانی پیامبر اسلام و نقشه خندق نبود، در همان روزهای نخست، تار و پود اسلام را به باد می‌دادند و بعدها نامی از اسلام باقی نمی‌ماند و هزاران نفر کشته می‌شدند. (فروغ ابديت، ج ۲، صص ۱۵۶ - ۱۵۴، نشر دانش اسلامی، قم)

هر جا که آنها را می‌یابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنها را به دوستی و یاری برنگزینید (۸۹) مگر کسانی را که به قومی ملحق می‌شوند که بین شما و آنها پیمانی هست یا خود، نزد شما می‌آیند در حالی که از جنگ با شما و قومشان خسته شده‌اند...»

۹- خشونت علیه خائن، یا خشونت علیه خاطیان؟ خوارج چهره در چهره امام علی (ع) می‌ایستادند و در حالی که هزاران مؤمن به حضرت اقتداء کرده بودند، علیه او شعار می‌دادند و می‌گفتند: علی! با آنکه در راه اسلام بسیار جهاد ورزیدی و فراوان شمشیر زدی، اما چون حکمیت را پذیرفتی، همه اعمال تو تباه شد و کافر شدی! (با آنکه حکمیت را هم همین خشک مغزها و متحجران بر آن بزرگوار تحمیل کرده بودند!) حضرت اجازه نمی‌داد، کسی متعرض آنان بشود و تا آخر هم حقوق آنان را از بیت‌المال قطع نکرد و وقتی کار آنان به خیانت و خشونت کشید و دست به شمشیر بردند و به اقدام عملی بر ضد امام علی (ع) دست زدند و جنگ نهروان برپا شد، حضرت همه را از دم تیغ گذراند و تنها جایی که آن حضرت پس از غلبه بر خصم، آشکارا بدان مباحات کرد، اینجا بود که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ ... ۲۶

«مردم! من چشم فتنه را از حدقه بیرون آوردم!»

به رغم رفتار آنان، آن بزرگوار وصیت کردند که پس از او، خوارج را نکشند (قاتل حضرت از خوارج بود) در توجیه عفو خود

می‌فرماید:

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَآخِطَاهُ، كَمَنْ طَلَبَ  
الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ: ۲۷

«خوارج را پس از من نکشید، زیرا آنکه در طلب حق بوده، اما به  
خطا رفته است، مانند کسی نیست که به دنبال باطل بوده و به آن  
رسیده است.»

۱۰- خشونت با زبردستان و رهبران کفر و ظلم یا خشونت با  
زبردستان و فریب خوردگان؟ برای خشکاندن ریشه ظلم و ظلمت و  
سوزاندن اساس خیانت و خشونت، با سردمداران و طراحان باید  
برخورد شود، نه با آنانکه چونان آلت دستی بی‌اراده، به استخدام جور  
و جفا پیشگی درآمده‌اند.

... فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ: ۲۸

«... سردمداران کفر را بکشید که آنان بد عهدند تا مگر باز ایستند.»

۱۱- خشونت برای اهداف برین انسانی، یا خشونت برای اغراض  
دون حیوانی؟ خشونت برای احقاق حق و استقرار عدالت و در راه  
مردمداری و مردم‌مداری یا خشونت برای امحای حق و انکار عدالت  
و سرکوب مردم؟ خدا کسان را که در راه خدا و مستضعفان در مانده  
پیکار نمی‌کنند، نکوهش می‌فرماید؛

وَمَا لَكُمْ لَاتُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

وَالْوَالِدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ  
أَهْلُهَا ... ۲۹

«شما را چه شده است که نبرد نمی‌کنید در راه خدا و مردان و زنان  
و کودکان مستضعفی که فریاد برآورده‌اند که خدایا ما را از این دیار  
که اهالی آن ستمگرند، رهایمان کن!»

خشم گرفتن و خشونت ورزیدن برای استیفای حق مظلوم و کیفر  
ظالم ممدوح و مطلوب است، خشونتی بالاتر از گردن زدن نیست، اما  
اگر به عنوان قصاص باشد، به نظر قرآن مایه حیات است.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۳۰

«و برای شما در قصاص زندگی است، ای صاحبان خرد، شاید که  
شما تقوا پیشه کنید.»

۱۲- خشونت و سرسختی و سازش‌ناپذیری در کار دفاع از دین یا  
خشونت و قلع و قمع انسان‌ها برای نفسانیت و انایت و قهر و غرور،  
گرچه هر دو خشونت‌اند، اما میان آن دو، تفاوت از زمین تا آسمان  
است، این خطاب خداوند بر پیامبر(ص) است که:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ... ۳۱

«ای پیامبر باکفران و منافقان به جهاد برخیز و بر آنان سخت بگیر...»؛

داستان طرز برخورد امام عارفان و پیشوای نفسانیت ستیزان را با

۲۹. نساء / ۷۳

۳۰. بقره / ۱۷۹.

۳۱. توبه / ۷۳، تحریم / ۹.



حرکت جسارت‌آمیز عبودّ در کارزار خندق را همه شنیده‌ایم؛  
 از علی آموز اخلاص عمل  
 شیر حق را دان مطهر از دغل  
 در غزا بر پهلوانی دست یافت  
 زود شمشیری برآورد و شتافت  
 او خدو انداخت بر روی علی  
 افتخار هر نبی و هر ولی ...  
 در زمان انداخت شمشیر آن علی  
 کرد او اندر غزایش کاهلی  
 گشت حیران آن مبارز زین عمل  
 وز نمودن عفو و رحمت بی‌محل  
 ای علی که جمله عقل و دیده‌ای  
 شمه‌ای وا گو از آنچه دیده‌ای  
 تیغ حکمت جان ما را چاک کرد  
 آب حلمت خاک ما را پاک کرد...  
 گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم  
 بنده حقم نه مأمور تنم  
 شیر حقم نیستم شیر هوا  
 فعل من بر دین من باشد گوا... ۳۲

۱۳- خشونت در دفاع از منافع ملی و حراست از مصالح بشریت یا

خشونت در راه منافع شخصی و مصالح جناحی؟ یکی از دلایل واکنش متفاوت رهبران ما، در قضایای مشابه (مانند دو قضیه‌ای که راجع به رفتار دوگانه پیامبر اکرم (ص) با یهودیان و نیز علی (ع) با خوارج عرض شد) به همین علت است، تا جایی که مسأله به شخص آن بزرگان بزرگوار مربوط می‌شد، نهایت سماحت و مسامحت را از خود، نشان می‌دادند و از آنجا که مسأله به مصالح امت و منافع مردم، حدود الهی، و مرزهای دین پیوند می‌خورد، با واقعه بی‌مهابا و بی‌ملاحظه مواجه می‌شدند.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ۗ وَيَكُونَ الدِّينُ  
كُلَّهُ لِلَّهِ ۗ ۳۴

کفری‌پیشگان را بکشید تا فتنه برافتد و دین و قانون [بکسره] الهی شود.

۱۴- خشونت در برابر خشونت، یا خشونت در برابر منطق؟ تاریخ اسلام به طور موازی، هم آکنده از جنگ‌ها و قتال‌هاست و هم لبریز از مباحثه‌ها و مناظره‌های رهبران ما با معاندان و مخالفان است. منطق اسلام این است؛ «خشونت در قبال خشونت، منطق در قبال منطق».

فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ : ۳۵

«هرکس به شما تعدی کرد و حمله‌ور شد، مقابله به مثل کنید».

۳۳. بقره / ۱۹۳.

۳۴. نساء / ۳۹.

۳۵. بقره / ۱۹۴.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ۳۶

« آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی کردن است؟ »

زیرا گاه جز به خشونت نمی‌توان خشونت را برانداخت، از حضرت امیر(ع) در نهج البلاغه نقل شده است که فرموده‌اند:

رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ: ۳۷

«سنگ را به همان سمت که دشمن پرتاب کرده، برگردانید که شر جز به شر زدوده نمی‌شود.»

۱۵- خشونت به عنوان واپسین چاره در برابر قضایا و بلایا یا خشونت به عنوان سهل‌ترین راه در قبال ضعفها و رعایا؟ عجزولان و خامان، سفله‌گان و سفیهان دومی را می‌پذیرند، اما صبوران و پختگان، خردمندان و خداباوران اولی را می‌پسندند، در رفتار پیامبر اکرم(ص) و امامان اهل‌بیت(ع) شواهد بسیاری بر این رویه وجود دارد، آنان در قبال قضایا اولاً، صبوری می‌کردند و ثانیاً، سماحت می‌ورزیدند، و تا ناچار نمی‌شدند، خشم نمی‌گرفتند و خشونت نمی‌کردند. راجع به هر یک از ائمه(ع) بسیار نقل شده که بارها اتفاق می‌افتاد که کسانی با آنها روبه‌رو می‌شدند و زبان به ناسزا و ناروا می‌گشودند، اما امام با شکیبایی و بردباری، به رفع نیازمندی‌های آنها می‌پرداختند و به حدی لطف‌آمیز رفتار می‌کردند که فرد منفعل و دگرگون می‌گشت!

دریغا و دردا که حقیقت، بیش از هر چیز، از «افراط و تفریط» لطمه دیده و می‌بیند و خواهد دید، دین که حقیقتی بزرگ و حقی سترگ است، از برداشت‌ها و باورداشت‌های متأثر از منافع شخصی و ناشی از مواضع جناحی و حساسیت‌های مقطعی و منطقه‌ای، همواره آسیب دیده است تا جایی که گاه کار به تحریف یا تضییق دین یا تجزیه و تک بعدی کردن آن، انجامیده است.

زمانی پاره‌ای از شرق پژوهان، به جهل یا به جهد، مدعی شدند که اسلام دین شمشیر است و به ضرب جنگ و به اتکای خشونت گسترش یافته است! برخی نویسندگان در مقام پاسخ‌گویی به این افترای واهی تا جایی پیش رفتند که احکام مسلم جهاد و دفاع اسلامی را هم منکر شدند و بدین ترتیب در ورطه تفریط غلتیدند. در کوران انقلاب نیز برای طرح و تبیین وجه حماسی و صلابت و سر سختی اسلام، عده‌ای دیگر افراط ورزیدند و حتی «خدای رحمان و رحیم» را جز به صفات «غلاظ و شداد» یاد نمی‌کردند. اکنون برخی دیگر و دگر بار یک سویه و یک رویه از عشق و تساهل و مهر و توصل دم می‌زنند و حتی برخی آموزه‌های مسلم دینی را زیر سؤال می‌برند! حقیقت اسلام چیزی غیر از این برداشت‌های «مقطعی» و «تک بعدی» که میزان الحراره اش خوشامد و بدآمد دیگران است، می‌باشد. اسلام نه همچون یهودیت، بالمره دین قهر و خشونت است و نه چونان مسیحیت (علی الادعا) یکسره دین مهر و مودت است! نه این است و نه آن، هم این است و هم آن؛ اسلام مکتب اعتدال است، دین چند ساحتی است، هم مکتب

عشق است، هم مذهب خشم. از کمالات دین اسلام این است که عشق و عرفان را با حماسه و جهاد به هم پیوند زده است؛ چرا هر بار بر یکی از ابعاد و ساحات آن مفرطانه اصرار می‌ورزیم و یک بُعد آن را بزرگ نمایی می‌کنیم و بدین شیوه کلیت دین را مخدوش کرده، اسلام را تک ساحتی و یک بُعدی معرفی می‌کنیم تا بار دیگر ناگزیر به افراط ورزی نسبت به بُعد دیگر آن شده، به تکذیب و تخطئه نمای دیگرش پردازیم؟ اسلام توأمأً دین خشونت و مداراست، اما بر اساس بلاغت و حکمت و به اقتضای منطق و عقلانیت و با لحاظ متغیرهایی از قبیل عامل‌های هشتگانه‌ای که در آغاز بحث بدان‌ها اشاره شد، یکی از دو نما و نمادش جلوه می‌کند.

اگر رسم صفا و صمیمیت و مماشات و مدارا برافتد، جامعه، جنگل و جهنم خواهد شد و اگر - به هر بهانه‌ای - روح حماسه و مقاومت، قاطعیت و صلابت در مردم بیفسرد، امنیت و استقلال، نظم و قانون نیز خواهد پژمرد، به تعبیر امیرالمؤمنین (ع):

مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ وَ مَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلِمَ، وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ  
يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ<sup>۳۸</sup>

«کسی که بی‌جا خصومت ورزد گناهکار است و هرکس در خصومت به جاکوتاهی کند، مظلوم واقع خواهد شد، هرآنکه خصومت بی‌جا ورزد، نمی‌تواند تقوا پیشه کند.»

## □ کدام مدارا؟

برای تکمیل بحث، باردیگر به واری مقلوۀ مدارا برگردیم. اگر پرسیده شود در چشم‌انداز اسلام، مدارا زشت است یا زیبا؟ باید پرسید مدارا به چه معنا؟ از چه کسی؟ با چه کسی؟ با چه انگیزه‌ای؟ چگونه؟ کی؟، کجا؟ تا کجا؟

۱. مدارا و تسامح به معنای تحمل عقاید رقیب در عین باورمندی و پایبندی به حقانیت اعتقادات خود یا به معنی تجویز و ترویج «آنا ریشیم ایدئولوژیک» و «پاشانی» و «پیشانی تئوریک»؟ تسامح به معنی سعۀ صدر علمی و گشودن فضای تعامل و تعاطی افکار و انظار و یاشک پراکنی و شبهه‌افکنی دینی و ولنکاری اخلاقی و شناوری و بی‌ثباتی فکری؟ تاریخ اسلام لبریز از شواهد موید مدارا از نوع اول است؛

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ ۳۹  
 «به آنانکه غیر از خدا را می‌پرستند، ناسزا نگوئید، مبادا از سر جهل به خدا ناسزا بگویند».

... فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهِمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ۗ ۴۰

«مژده بده به آنهایی که سخن را گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، آنها کسانی‌اند که خدا هدایتشان فرموده و آنان همان صاحبان خردند».

۳۹. سوره انعام / آیه ۲۰۷.

۴۰. سوره زمر / آیه ۱۸.

اگر طرح و تبیین منطقی و علمی آراء و افکار مجاز نباشد، نوبت به گزینش نمی‌رسد، این فرایند خود، از راه‌های هدایت الهی است و این گونه مواجهه با رأی و سخنی نشانه خردمندی است.

اما آنجا که به نام آزادی بینش و بیان، هرج و مرج فکری و التقاط دینی صورت می‌بندد، اسلام مسلمانان را به شدت از آن، پرهیز می‌دهد. طبق آیات سوره کافرون، در برابر پیشنهاد کفار مکه به پیامبر (ص) (در وضعیتی که آن حضرت هنوز در موضع ضعف و اقلیت هم بود) مبنی بر پرستش متناوب خدا و بت‌های کافران، آن بزرگوار (العیاذ بالله) با تاکید و تکرار و با صلابت و صراحت تمام مأمور می‌شود، پیشنهاد را رد کند.<sup>۴۱</sup>

آنجا که کسی با داشتن شائیت و بدون قصد تخریب عقاید مردم، آرای علمی هر چند آشکارا ناسازگار با نظریات علمای دین را طرح کند، سنت سماحت جاری است، اما آنگاه که کسی بدون اتکا به منطق و مبنا و با انگیزه ویرانسازی ایمان و عقیده مردم به شبهه پراکنی می‌پردازد، مداهنه و سهل‌انگاری، بی‌پناه نهادن مؤمنان در مقابل سموم مهلک فکری است، این گونه تسامح و تعلل خیانت به شریعت

۴۱. برخی از مدعیان تکثیرگرایی و داعیان پلورالیسم دینی، برای تایید مدعای خود به برخی آیات تمسک می‌کنند که مدلول دقیق و صحیح آن آیات، نقض و رد تکثیرگرایی است، از جمله آنها آیات سوره کافرون، آیه ۴۱ سوره عنکبوت و آیه ۶۴ سوره آل عمران (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ...) است. ظاهر سوره کافرون با توجه به شأن نزول آن، بر انحصارگرایی و دو آیه دیگر بر شمولگرایی دلالت دارد.

است و ستم به حال ملت؛ و رویه رهبران و دأب دینداران نیز اینجا مشخص است؛ «تسامح در قبال منطق و مکتب آری، اما تجویز ناسزا و ناروا هرگز» در سیره ائمه و اهل بیت و تاریخ حوزه‌های علمیه شیعه، شواهد بیشمار و واضحی بر این منطق و مرام در دست است.

۲. مدارا و مماشات همچون «ابزار» و چون «روش» زمامداران برای تدبیر مناسبات اجتماعی انسانی، یا تساهل و تسامح مؤمنان به منزله «مکتب و مسلک» فلسفی فکری و به معنی نسبی پنداری عقاید و ارزش‌های دینی و «روانگاری» اخلاقی؟

بسیار واضح است که بی‌مماشات، تدبیر امور جامعه و تنظیم شؤون حکومت ممکن نیست، جامعه حاوی سلايق متفاوت و علايق مختلف است و با تحکّم و خودمحموری، کار جامعه بسامان نمی‌شود و امر حکومت به فرجام نمی‌رسد؛

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عَقْوِهَا ۴۲  
 «هرکس در رأی استبداد ورزد هلاک می‌شود، هرکس با دیگران رایزنی و مشورت کند، شریک عقول آنان شده است»

خود پیامبر اکرم (ص) که عقل کل بودند، از باب درس آموزی، هم مأمور به شور شدند، هم عملاً به رایزنی می‌پرداختند.

اما شک‌گرایی هرگز با ایمان (که حالت نفسانی و عقد قلبی است) که بر قطعیت و جزمیت مبتنی است، نمی‌تواند سازگار افتد، زیرا شک با ایمان هم‌خانه نمی‌شود.



۳. مدارا و مساعدت برای شنیدن حق یا ملاینت و مدارا برای شکستن حق؟ قرآن می‌فرماید: اگر در گرما گرم جنگ، کسی از مشرکان از تو امان بخواهد، باید پناه‌دهی تا در امنیت و آرامش کامل بیاید و کلام خدا را بشنود، اگر خواست بپذیرد و مسلمان شود، اما اگر نپذیرفت، با تأمین جانی (و به تعبیر امروزی با اسکورت) او را به جبهه کفار برسان (نه فقط به جبهه و آنجا که میدان کار زار است، بلکه به جای امن و بی خطر برسان، زیرا ممکن است، شرکت او در قتال با مسلمانان، از سر جهل و نادانی باشد، نه از روی جهد و آگاهی).

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۴۳

نظر برخی فقها این است که حتی اگر یک سرباز عادی به مشرک پناهخواه، امان دهد، نافذ و معتبر است. قانونی مترقی‌تر از این در میان هیچ مکتب و ملتی وجود ندارد، مدعیان حقوق بشر و داعیان آزاداندیشی باید از قرآن بیاموزند.

۴. مدارا و مسامحه به عنوان «استراتژی دائم» و استثناپذیر یا مدارا و مجامله همچون «تاکتیک موقت» و تبعیض بردار؟ مدارا با همه و همیشه یا باکسان (و تنها آن‌گاه) که به نفع ما، سخن می‌گویند؟ و تا آنجا که ما به تسامح و تساهل نیازمندیم؟ این پیامبر اکرم اسلام است که می‌فرماید:

ما یل نیستم آنچنان با مردم سختگیری کنم که بگویند: محمد(ص) تا

وقتی نیاز داشت از مردم مدد گرفت، اکنون که کارش گذشته است  
گردن می‌زند.

۵. مدارا و مماشات در چارچوب شرع و در ظل اخلاق و ذیل  
قانون یا مدارا و سهل‌انگاری نسبت به شرع و قانون و اخلاق؟ پر  
بدیهی است که اولی جز به تحکیم شریعت و تصعید جامعه و تسدید  
قانون و توسعه قانونگرایی نمی‌انجامد و این‌گونه مدارا بسیار فرخنده و  
ارزنده است، اما سهل‌انگاری و سستی نسبت به شریعت و قانون،  
ارزش‌ها و اخلاق، ثمری جز الحاد، توحش و فساد و ولنگاری  
نخواهد داد.

۶. مدارا و مسامحه در قبال دوستان و مؤمنان، یا مدارا و مدهانه با  
دشمنان و منافقان؟، برابر دلالت صریح آیه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ  
أَشِدُّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»<sup>۴۴</sup> حکم دو مورد کاملاً متفاوت است.  
حکم خرد نیز جز این نیست. هرکس مدعی است، بین دوست و دشمن  
خود، فرقی قائل نیست یا سالوس می‌ورزد یا سفاهت می‌کند، راه نفوذ  
و سلطه دشمنان را با تحفظ بر مرزهای خودی و غیر خودی باید بست.

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً<sup>۴۵</sup>  
هرگز خدا راهی برای سیطره کفر پیشه‌گان بر مؤمنان قرار نداده است.

اصولاً مجامله و مدهانه نابجا با معاندان سود نخواهد بخشید  
کما اینکه قاطعیت و سخت‌گیری به جا با محبان زیان‌آور نتواند بود،

حضرت امیر(ع) می فرماید:

لَوْ صَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبَغِّضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَ  
لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِحِمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُجِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي ... ۴۶  
«اگر با این شمشیر بر بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود، نخواهد  
شد و اگر تمام دنیا را به کام منافق فرو ریزم که دوست من گردد،  
نخواهد شد!»

۷. مدارا و سماحت با زیر دستان و ستم‌دیدگان یا مدارا و مجامله  
با زورگویان و ستم‌پیشه‌گان؟ مدارا با زورمندان ستم‌پیشه ترخم بر  
پلنگ تیز دندان است و ستم در حق گوسفندان.  
اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است

اشک کباب باعث طغیان آتش است  
۸. مدارا و همدلی با غارت‌زدگان یا مماشات و هم‌رهی با  
غارت‌گران؟ جنگ صفین، جنگ با غارت‌گران و غاصبان بود، جنگ  
صفین که تنها ۱۳ ماه طول کشید، یکصد هزار کشته بر جای گذاشت.  
اگر به این نکته هم توجه کنیم که جنگ‌های آن زمان تن به تن بود و  
کشتارها انفرادی بود، روشن‌تر می‌شود که این جنگ از چه شدت و  
حدّتی برخوردار بوده است.

آیا این همه کشته فقط از میان سپاه علی(ع) بود یا از سپاه معاویه  
نیز و اگر از سپاه معاویه هم بود، آیا این‌ها را شیعیان و زبدگان پیروان  
امام و خود امام نکشتند؟

۹. تسامح و تولرنس با مخالفان و ناراضیان یا امتیازدهی و باج‌پردازی به معاندان و دسیسه‌گران؟ این پیامبر گرامی است که می‌فرماید:

مَنْ أَدَلَّ ذِمِّيًّا فَأَنَا خَصْمُهُ وَمَنْ كُنْتُ خَصْمُهُ خَصَمْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: ۴۷

«هر آنکس غیر مسلمانی (ذمی) را تحقیر نماید و خوار بخواند، من خصم او خواهم بود و هر که من با او دشمن باشم، در روز قیامت با او خصومت خواهم ورزید».

ذمی مخالف فکری است و نسبت به جامعه اسلامی دیگرگون اندیش است، نه تنها مدارا با او لازم است که خصومت با او ممنوع است.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ: ۴۸

«هرگاه بر دشمنت فائق آمدی عفو از او را شکر نعمت پیروزی قرار ده»

۱۰. خویشنداری در برابر خطاکاران، یا مدارا با خیانت‌کاران؟

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۴۹

[ای پیامبر!] عفو پیشه کن و به هنجار فرمان ده و از جاهلان روی

بگردان.

۴۷. الدرایه، ص ۱۰۶؛ الرواشح السماویه، ص ۱۲۳.

۴۸. نهج البلاغه / حکمت ۱۰.

۴۹. اعراف / ۱۹۹.

فَإِنْ عِزَّتْ لُوكُمْ فَلَمْ يُفَاتِلُوكُمْ وَ آَلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۵۰

اگر کسانی که با شما در کارزار بودند، کناره‌گیری کردند و دست از جنگ برداشتند و به راستی پیشنهاد صلح دادند، خدا برای شما راهی علیه آنها قرار نداده است، هرگز اجازه برخورد خشن و غیر صلح آمیز با آنها را ندارد.

۱۱. مدارا به قصد ایجاد تنبّه و تربیت یا مدارا برای توسعه توطئه؟

آیه «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ...» مدارا از نوع نخست را تایید می‌کند. وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: أَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۵۱

عده‌ای از اهل کتاب توطئه کردند که صبح همراه با مؤمنان تظاهر به ایمان آوردن به اسلام کنند و غروب از اسلام دست بردارند تا روحیه مسلمانان را تضعیف و ایمان آنان را سست کنند! حکم ارتداد معطوف به چنین دسیسه‌گرانی است، راه انداختن جنگ روانی و طراحی توطئه برای ایجاد شک و القای تردید در ایمان مردم آیا می‌تواند آزاد باشد؟

۱۲. مدارا و گذشت درباره مسائل شخصی و فردی یا مسامحه و

بخشش در باب مصالح ملی و بشری؟ سماحت و سیادت اقتضا می‌کند که انسان مسلمان در خصوص منافع شخصی، بزرگواری نشان دهد و

گذشت کند.

آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ ۵۲

«سعه صدر ابزار ریاست است.»

اما کسی حق ندارد، نسبت به مخاطره افتادن مصالح ملی و مصالح بشریت و حقوق انسان‌ها بی تفاوت باشد و بقول زبانزد (ضرب‌المثل) معروف: «از کیسه خلیفه حاتم بخشی کند!»

۱۳. مدارا و مجامله در بستر سلاقی یا مدارا و معامله بر سر حقایق؟  
قطعا حکم این دو زمینه با هم متفاوت است.

۱۴. مدارا از سر صدق و صفا، یا مدارا از در خدعه و خیانت؟  
اولی ارزش است و نشانه خردمندی، دومی فریب است و سالوس.

التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ ۵۳

«مدارا و محبت نیمی از عقل است.»

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحُشِيَّتُهُ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ ۵۴

«دل‌های مردم وحشی است، هرکس محبت کند، آنها را رام خود خواهد ساخت.»

۱۵. مدارا حتی در موقع قدرت و غلبه، یا مدارا تنها در موضع ضعف و فتور؟ به دلالت آیات متعدد، از جمله همان سوره کافرون، پیامبر اکرم (ص) به هنگام ضعف سختگیرتر و با صلابت‌تر بودند، آن

۵۲. نهج البلاغه / حکمت ۱۶۷.

۵۳. نهج البلاغه / حکمت ۱۳۵.

۵۴. نهج البلاغه / حکمت ۴۷.

گاه که قدرتمند شدند، مدارا و مماشات افزون‌تری از خود، نشان دادند؛ به رغم آن همه ستم‌ها و آزارها که مردم مکه با آن بزرگوار روا داشتند که حافظهٔ تاریخ نظیر آنها را کمتر ثبت کرده است و خود آن حضرت می‌فرماید:

مَا أُذِيَ نَبِيٌّ مِّثْلَ مَا أُذِيْتُ ۵۵

«هیچ پیامبری به اندازه من اذیت ندید.»

وقتی که در اوج قدرت مکه را فتح کردند همه را عفو فرمودند. در پایان تاکید می‌کنم؛ روح غالب در شریعت اسلامی و سیره‌سازی پیشوایان الهی، رحمت و سماحت و مدارا و مماشات است و نگرش اسلام خشونت «شر ضروری» است و قهر نیز از سر مهر است. در جهان بینی اسلام رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته است؛ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ؛ آفرینش نیز جلوهٔ رحمانیت و رحیمیت الهی است؛ ظَهَرَ الْخَلْقُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

دامنهٔ بحث را با بیانی از سردار صلابت و سرسختی و سرحلقهٔ عفو و عطوفت فرا می‌چینم که فرمود:

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ ضَاحِحَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ  
مُسْتَحْكَمٌ ۵۶

«تندخویی نوعی جنون است، زیرا تندخو از کردهٔ خود، پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود، دیوانگی‌اش حتمی و پایدار است!»

۵۵. بحار الانوار / ج ۳۹ / ص ۶

۵۶. نهج البلاغه / حکمت ۲۴۶.

در باب آسیب‌شناسی اصطلاحات اجتماعی سخن بسیار است و این مبحث امروز از اهمیت و ضرورت بسیاری برخوردار است، اما در ظرف یک بحث، بیش از این نمی‌توان گفت و برای ادای حق مطلب فرصتی می‌باید فراخ و فراخور تا تبیینی صورت بندد شایسته و در خور.

والسلام